

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محسن اخوی  
۱۲ اگست ۲۰۲۰

## لیبرالیسم و چپ رنگین کمانی

پدیده یا بحران کنونی جهانگیر کووید-۱۹، نظم و نظام جهانی را در بحران حلّ این بحران فرو برده است. البته همین نظام مسلط دو قرنیه نه تنها در مهار بحران کنونی ناتوان بوده، بلکه قادر به پیشگیری و حلّ فجایعی نظیر جنگ های امپریالیستی و نزاع های منطقه نی و بحران های ادواری خود نیز نبوده است. به عبارتی، بحران جزء ذاتی این نظام است که به قول مارکس «با چرک و خون و کثافت عجین می باشد».

با وجود این اما نمی توان و نباید ظهور وقایع و حوادث طبیعی را مولود و مورد خواست نظام سرمایه داری و یا هر نظام دیگری دانست. کدام حکومت انتظار ظهور سیل و زلزله و بیماری های همه گیر را می کشد؟ در عوض اما چگونگی مواجهه با این نوع بحران ها و نحوه پیشگیری یا کاهش لطمات و تلفاتش را می توان و باید در بوتّه نقد و ارزیابی قرار داد و به نبرد فراخواند.

با پیگیری روند شیوع ویروس مزبور و وجود راهکارها و امکاناتی مقابله با آن، مشخص می شود که سیاست کلی جهانی و عملکرد واقعی آن تا چه حد ناکارآ، و تا چه میزان به ضرر اقشار و طبقات محروم از دسترسی به امکانات درمانی، و فاقد امنیت لازم اقتصادی و اجتماعی بوده است. بار دیگر عواقب اعمال سیاست های نظام سرمایه داری در توزیع نابرابر منابع اجتماعی و اقتصادی و درمانی، و ایجاد محیط های کاری نامناسب، جان و روان و توان بشریت محروم فاقد قدرت را زیر ضرب گرفته، و نتایج افزایش موج خصوصی سازی های جهانی وسیع سه چهارم دهه اخیر در بخش های خدمات درمانی و اجتماعی، اختصاص بیش از پیش منابع به طبقه و قشر دارای ثروت و قانون و قدرت را به بهای محرومیت دیگر طبقات و اقشار وسیع جامعه بشری پدید آورده است.

تشدید خصوصی سازی ها و کاهش خدمات نسبی رفاهی- اجتماعی به توده ها و تحدید حقوق دمکراتیک شان، با ظهور تاجر و ریگان در هیبت «نئولیبرالیسم»، و در فاصله کوتاهی با مکمل فروپاشی «بلوک سوسیالیستی»، اوج دوباره ای گرفت و حرص دائمی سرمایه داری را که اینک فارغ البال می توانست انتقام سیلی خوردن چنددهه اش را بگیرد، ارضاء نمود. این به اصطلاح نئولیبرالیسم، اکنون دیگر بار، تسمه از گرده توده ها برمی کشید و بدون هیچ دغدغه ای، در بلعیدن حریصانه تر منابع طبیعی و اجتماعی و انسانی، چنگ و دندان تیز می کرد.

این اما نه نئولیبرالیسم، بلکه همان لیبرالیسم کهنه کار قرن هیجدهم و نوزدهم بود که بنیان عمده پایه اقتصادی و مالی اش را بازوهای استعمار در کلونی ها با ملاط گشت و خون و جان بردگان پی ریزی کرده بود؛ و اگر چه ترمز شتاب

حرص و ولعش با انقلاب اکتوبر قرن بیستم کشیده و دست به عصا شد، اما هرگز از خرابکاری و توطئه و اعمال تحریم و فشار بر حکومت شورائی نوپای کارگران دست برنداشت و آن را تا قربانگاه فاشیسم سرمایه داری هم کشاند. بعدهم مترصد فرصت در کمین نشست تا تحت القاب نئولیبرالیسم و جهانی سازی، و با نقاب احترام به «حقوق بشر» و «اقدامات بشردوستانه»، مجدداً دنیائی پُر آشوب، با فقر و فلاکت و استبداد و خونریزی برای توده ها به ارمغان بیاورد. بنیان مدینه فاضله لیبرالیسم، رقابت آزاد و فردگرائی است؛ و تلاش و پشتکار فردی را شرط موفقیت و پیشرفت انسان جا می زند. واقعیت اجتماعی دنیای مادی اما در طبقات و مناسبات و تخصیقات میان آن ها جریان دارد و فردیت انسان در رابطه با طبقه است که تبیین می گردد. طبقه برای لیبرالیسم، حکم یک جماعت درهم افراد نادان بی سواد بی همت و بی اراده را دارد که می باید تحت فرمان و رهبری یک گروه الیت و نخبه کاردان و با پشتکار، و «دلسوز»، راه برده و به کار گمارده شود.

لیبرالیسم حتی در همان اوان جوانی و دوره منزه طلبی و ادعای دموکراسی خواهی اش هم جانب توده های کار و زحمت را نمی گرفت و اگر هم می گرفت تنها در حد حرف و شعار بود، و تا آن جا اعتبار داشت که برای سیادت و به قدرت رسیدنش به کار می آمد. در همان دوره اولیه شکوفائی «آزادی خواهی» اش بود که به هنگام لغو قانون نظام برده داری در قرن نوزدهم از مباشران تصویب قانون پرداخت «غرامت» به برده داران، بابت «از دست دادن» بردگان گردید. دولت بریتانیا، بنا به پژوهش پیکتی در کتاب تازه اش «سرمایه و ایدئولوژی»، قانونی در سال ۱۸۴۰ تصویب نمود که طبق آن تعداد حدود ۴۰۰۰ برده دار انگلیسی در امریکای مرکزی و مناطق بحیره کارائیب، مبلغی برابر با ۱۲۰ میلیارد یوروی امروزی دریافت نمودند. دولت انگلیس برای تهیه چنین مبلغ کلانی مجبور به چاپ اوراق قرضه و برهم زدن توازن در بودجه گردید، که تأمین آن البته بردوش مردم عادی بریتانیا با پرداخت مالیات غیر مستقیم افتاد.

تازه در سال ۲۰۱۸ بود که دولت انگلیس از بازپرداخت آخرین سهم اوراق قرضه سال ۱۸۴۰ خبر داد. طبق گزارش تحقیقی منتشر شده توسط دانشگاه لندن به سال ۲۰۱۳، نام خویشاوندان نخست وزیر سابق بریتانیا، دیوید کامرون و همسرش، جزو لیست مذکور برده داران می باشد. نمونه دیگر مربوط به استعمار فرانسه است. بردگان هائیتی، که ۸۰ درصد جمعیت کلونی در اوایل قرن نوزده را شامل می شدند، با الهام از پیام انقلاب کبیر فرانسه مبنی بر تولد آزاد و برابر همه انسان ها و لزوم تبلیغ و اجرای برابری حقوق آنان، دست به قیام زده و خواستار استقلال و قطع وابستگی به استعمار فرانسه گردیدند.

این اقدام برای برده داران و دولت فرانسه، که از قبل استخراج مواد خام و معادن هائیتی، و نیز بهره کشی از برده ها در مزارع نیشکر، ثروت هنگفتی به جیب می زدند، ناگوار و نگران کننده بود، و آنان ها حاضر به عقب نشینی نبودند. منتها بورژوازی فرانسه، تحت تأثیر و فشار انقلاب کبیر و بحران سیاسی متعاقب آن، برای حل موضوع و کاهش بحران های متعدد پیش رو، سرانجام در سال ۱۸۲۵، از زبان سلطنت پذیرش خواست هائیتی را منوط به جبران ضرر و زیان برده داران از سوی هائیتی کرد. در غیر آن صورت، سرنوشت قیام هائیتی را ارتش خشن استعماری فرانسه تعیین، و کشور را اشغال می نمود. هزینه این استقلال برای هائیتی مبلغ هنگفت ۴۰ میلیارد یوروی امروزی بود.

این مبلغ نجومی بنا به محاسبات پیکتی، مطابق با مجموع تولیدات سه سال هائیتی بود، که می بایست در عرض پنج سال پرداخت می شد. اما یک کشور مستعمره عقب نگه داشته شده چگونه می توانست چنین حجمی از پول را فراهم آورد؟ «راه حل» آن، چون همیشه در آستین بورژوازی بود؛ دولت نوپای خواستار استقلال هائیتی مجبور به استقراض از بانک های خصوصی فرانسه با بهره سالانه ۵ درصد گردید؛ با این قرار که سالانه ۱۵ درصد تولید ناخالص ملی هائیتی بابت بازپرداخت این «بدهی» تخصیص می یافت.

قسط آخر این باجگیری سنگین در سال ۱۹۵۰ پرداخت شد. شیرینی آزادی بردگان و استقلال هائیتی با زهر پرداخت «غرامت» به برده داران و استعمار فرانسه، به کام توده زجرکشیده هائیتی تلخ گردید، و هائیتی هنوز که هنوز است از زیرسنگینی بار استعمارگران و وام پسین آن کمر راست نکرده است.

هیچ حاکمیت طبقاتی اقلیتی، و به طریق اولی سرمایه داری، بدون مباران ایدئولوژیک و تبلیغاتی خود در کنار بهره کشی از توده های کار و کم درآمد، قادر به حفظ سیادت طبقاتی و انباشت هر چه بیشتر ثروت و قدرت نخواهد بود. ستاد تدوین ایدئولوژی بورژوازی، لیبرالیسم، با محاسبات دقیق جذب سود حداکثری، راه های متناسب کسب آن در هر دوره را در اتاق فکری خود تنظیم و به جامعه حقه کرده می کند.

لیبرالیسم، در تداوم کارزار تبلیغی و ایدئولوژیک گسترده اش، با ابداع و تولید و یا دست کم تبلیغ «سمبول پلیتیک» یا در واقع سمبل پلیتیک، به بسیج «هویت» های متلون زیر یک چتر رنگین کمانی، برای شقه شقه کردن جامعه به گروه های سیال مجزای فراطبقاتی دست زده است. چتری با زیرمجموعه عمدتاً «روشنفکران» طبقه «متوسطی ها»، این کوتوله فیلسوفان پرمدعای نخود هراش بی بو و خاصیت، که درعین خود بزرگ بینی و نگاه «عقل اندر سفیه» به طبقات «فرو دست» خود و مبارزات شان، کارنامه زندگی اجتماعی و «مبارزاتی» خویش را با دلجویی از مهاجران، احقاق حقوق همجنس خواهان و ترانسی ها، تزحم بر حیوانات، دخالت های نابجا در روابط خانوادگی، و سواس در تفکیک زباله، تبلیغ و گانیسم و غیره می آریند.

همین ایدئولوژی رنگین کمانی، گذشته از ایجاد اخلال در همبستگی مبارزه طبقاتی فرودستان، موجبات رونق بازار کالاها رنگین کمانی و تولید رو به افزون آن ها را نیز فراهم کرده؛ و طنز و طرفه این که عمده مصرف کنندگان آن هم «روشنفکران» مخالف مصرف گرائی، و قسماً چپگرا می باشند. لیبرالیسم البته بی گذار به آب نمی زند، و بذری ایدئولوژی اش را در زمین لمیزرع ناکجا آبادی نمی پاشد. تنوع و تلون ایدئولوژی حقوق بشری، و در واقع کاریکاتورگونه حقوق دمکراتیک شهروندی فمینیستی، مهاجر پذیری، همجنس خواهی، امور زیست محیطی و چه و چه، قند در دل چپ سترون سرگردان بی هویت جهانی و خاصه چپ موسوم به جهان سوئی آب کرده که رانده و مانده و پشیمان از گذشته مبارزاتی خود، چشم بر سراب «دمکراسی» دوخته و نیکوکاری و اخلاقیات و اقدامات خیرخواهانه فردی را جایگزین مبارزه جمعی سیاسی و طبقاتی کرده است. چپ، و صد افسوس بدنه عظیم آن را لیبرالیسم به دنبالچه ستاد تبلیغاتی- ایدئولوژیک خود تبدیل کرده، و بدان نقشی داده که بی شباهت به عملکرد میسیونرهای دوران استعمار نمی باشد.

امپریالیسم هدفی جز استعمار بیشتر و دستیابی به منابع غنی انرژی و مناطق ستراتیژیک ژئوپلیتیک نداشته، و لیبرالیسم هم وظیفه ای جز توجیه اعمال آن ندارد، و این را چنان مودبانه در بلندگوهای ایدئولوژیک و تبلیغاتی اش، «حقوق بشر» جار می زند که چپ سر به هوای سودازده را کله پا و شیفته خود کرده است. نظام مسلط جهانی، به رغم گزارشات متنوع مبتنی بر عدم وجود سلاح های اتمی و کشتار جمعی در عراق، ابتداء این کشور و مردمش را با تحریم همه جانبه و سپس با بمب های «بشر دوستانه» ویران کرد. ملتی را به فقر و ناامنی و بیماری و مرگ فرستاد و زیرساخت های پایه ئی، من جمله سیستم آب و فاضلاب مدرن زبانزد جهانی کشور را درهم شکست که در پی اش کشوری درهم شکسته و ناامن و بی نظم و نظام شکل گرفت تا از میان فاضلاب رها شده اش، داعش و دیگر دستجات تروریستی اسلامی دست پرورده امپریالیسم سر برآوردند و با جذب مزدورانی از دیگر نقاط جهان و به کارگزاری مرتجعان منطقه ئی چون اسرائیل و عربستان و شیوخ نفتی، بر لیبیا و سوریه بالنسبه امن و دارای رفاه عمومی منطقه هم دست دراز کرده و خاورمیانه را به گورستان انسان و انسانیت بدل کند.

نظایر چنین فجایعی بارها در امریکای لاتین و گوشه و کنار جهان اتفاق افتاده و می افتد، اما این همه در مدیای لیبرالیستی، رهائی مردم از «دیکتاتورها» تبلیغ شده، و چپ دنبالچه اش هم آن را به جاری شدن دموکراسی و حقوق بشر، تعبیر و ترجمه کرده است. این است رسالت لیبرالیسم و مدیای جهانی اش در جانداختن جهانی وارونه در ذهنیت جامعه بشری.

پذیرش مهاجر، ترجیحاً غیرسیاسی، عملاً تا جائی و تا میزانی پیش می رود که رضایتمندی صنایع و بنگاه های خدماتی را در تأمین نیروی کار جوان و ارزان، و چه بهتر تحصیل کرده، فراهم آورد. در همین چند سال اخیر آیا خوب است چند هزار نفر متخصص سوری و عراقی، در صنایع و مراکز پزشکی و بهداشتی اروپای «میزبان» به خدمت در آمده باشند؟

آیا خوب است چه تعداد جوان کاری افغان، که غالباً با تشویق و سیگنال لیبرال ها و چپ ها به مهاجرت رو آورده اند، در بنگاه های خدماتی اروپا به کار گمارده شده باشند؟

در آینده چه بر سر کشورهای نیروی کار از دست داده خواهد آمد و سازندگی این مناطق با کدام نیروی کار انجام خواهد شد؟ در واقع اگر نه همه مهاجران، که اکثریت قاطع آنان آرزوی برقراری آبادی و رفاه و امنیت و آرامش همه سویه در میهن و زادگاه خویش می باشند و ترجیح می دهند به جای تبدیل شدن به نیروی کار در کشورهای دیگر، سازنده میهن خود و عضوی از نیروی برپا کننده نظم و نظام رفاه همگانی و امنیت عمومی در کشور خود باشند. لذا ابراز همبستگی های صوری و خیرخواهی های اخلاقی خدایسندانه، راه حل حقیقی و انسانی امر مهاجرت و مهاجران نمی باشد.

لیبرالیسم اما با تبلیغ پذیرش درصد ناچیزی از کل چند ده میلیونی مهاجران، بدون هیچ اشاره به علل ریشه ئی فرار و مهاجرت؛ یعنی همان عوامل نهادینه شده در کلیت سیاست جهانی سازی سرمایه داری، و بی هیچ اشاره و توجه به نیازهای واقعی خیل عظیم مهاجران جا داده شده در اردوگاه های غیرقابل سکونت مناطق جنگی و آسیب خورده، خود را قهرمان انسان دوستی و همبستگی بشردوستانه وانمود می سازد.

فمینیسم و برابری حقوق زن و مرد را لیبرالیسم، به مثابه رنگی از رنگ های چتر رنگین کمانی، در کسب تعداد هرچه بیشتر صندلی توسط زنان در هرم قدرت تصمیم گیری بنگاه ها و شرکت های اقتصادی می بیند، و «چپ» هم آن را در تقسیم کار خانگی و مبارزه با خشونت فردی خانگی و بهتر کردن اخلاق مردان، خلاصه می کند. اما هیچ اشاره ای به کار شاق و طاقت فرسای میلیون ها زن و کودک در کارگاه ها و بنگاه های خصوصی فاقد اولیه و پایه ترین امکانات بهداشتی و شرایط کاری مناسب که با کمترین دستمزد مشغول اند تا همدوش مرد یا پدر و برادر خود، قوتی در سفره بگذارند، نمی شود. شرایط کاری بد و دستمزد کم زنان را حتی می توان در شرکت های عمدتاً خدماتی در کشورهای «آزاد» پیشرفته سرمایه داری هم مشاهده نمود، منتها لیبرالیسم، همان گونه که چاقو قرار نیست دسته اش را ببرد، بنای آن ندارد خود زنی کند.

سرمایه هرگز نگران بی حقی مطلق زنان در جوامع خرده فرهنگی و تحت حکومت های مردسالار ضدزن فرمانبر امپریالیسم نبوده؛ و جهانی سازی اش هم طبعاً و قطعاً نه برای رفع مظالم و تبعیضات گوناگون موجود در آن جوامع، بلکه به عکس، برای ضمانت سیادت و حاکمیتش، نیاز به حفظ و تدوام و تعمیق آن ها دارد. دغدغه اصلی بورژوازی و ستاد ایدئولوژیکش، جمع آوری ارزش افزوده هرچه بیشتر از لشکر عظیم قد و نیم قد زن و کودک و مرد پیر و جوان است؛ و هر چه «تفاوت ها» میان لشکریان موجود و ذخیره بیشتر باشد، امکان ایجاد رقابت میان شان و چلاندشان برای حداکثر بهره کشی، بیشتر خواهد بود. پس چه باک از ناهنجاری روابط و وجود شکاف ها و تخلخل های اجتماعی- فرهنگی گوناگون میان شان.

ادعای لیبرالیسم مبنی بر تلاش در حفظ محیط زیست و حمایت از جانداران، مصداق تمثیل «از کوزه همان برون ترود» که در اوست» را در عمل پیدا می کند. زمین های زراعی مرغوب به زیر کشت بی رویه سرمایه دارانه می رود. معادن و منابع طبیعی برای استخراج بیش از حد مواد خام، تخریب و ویران شده تا چرخه تولید کالاهای غیرضروری انرژی سوز و آلوده ساز محیط زیست، اما سود آور سرمایه داران در جریان باشد. حرص و ولع سرمایه و سرمایه داران در تولید سلاح های کشتار جمعی، برپائی جنگ های جنایتکارانه امپریالیستی و قومی و مذهبی و ویرانی ابحار و جنگل و آلوده سازی هوا در جهت کسب سود بیشتر را هم حد و مرز و میزانی نیست، اما «راه حل» لیبرالیسم و چپ «طبقه متوسطی»- اگر اینان اصلاً در پی راه حلی باشند- تدوین لایحه وضع مالیات بر مصرف بنزین و یا تحریم سفر با هواپیما و این گونه بازی هاست.

همین چپ های «وگانیست»، در کمپین های ترتیب داده شده توسط سلبریتی های شکم سیر نیکوکار هالیوودی، تحت عنوان حمایت و حفاظت از جانداران و حیوانات شرکت می کنند؛ و آن چنان در مذمت نه تنها خوردن گوشت، بلکه مصرف هر نوع محصول لبنی و دیگر محصولات حیوانی موعظه سر می دهند که خوردن شیر و پنیر و تخم مرغ، ارزان ترین مواد غذایی مغذی، به دهان خانوارهای کارگری و کم درآمد حکم زهر را پیدا می کند. همین واعظان پُرچانه، اما خم به ابرو هم نمی آورند که نقداً هر ساعت میلیون ها جاندار کودک و بزرگ در پهنه جهان مورد بهره کشی در شرایط کاری دشوار قرار گرفته؛ یاهر روزه ده ها کودک، تنها در یمن، از کمبود دارو و مواد غذایی، به واسطه تحریم از سوی دولت سرمایه داری مبلغ و مجری «حقوق بشر» و توسط تهاجمات «بشر دوستانه» امپریالیسم و نوچه های شیوخ نفتی اش جان می سپارند.

سیاستمداران بورژوازی و مدیای بورژوالیبرال، در همان ابتدای بحران پدیدۀ کووید-۱۹، بارها و بارها حکومت چین را «سازنده» و ویروس و عامل سرایت و شیوع عامدانه آن معرفی کردند، اما با اقدامات سریع و مسؤولانه چین در کنترل و مهار و جلوگیری از شیوع آن، و ساخت حیرت آور چند روزه بیمارستان های مجهز، تبلیغات و تحریرات نخ نما شده شان را با ادعاهای اعمال فشار و سیاست های دیکتاتوری و ضددمکراتیک دولت چین در موفقیت چنین اقداماتی جایگزین نمودند. تا آن جا هم که توانسته اند از درج و پخش اخبار اعزام تیم ها و تجهیزات پزشکی کوبا و ایضاً چین جلوگیری و خودداری کرده اند.

دورویی و سفسطه گری، توطئه چینی و دسیسه بازی لیبرالیسم «دمکرات منش» و «اخلاق مدار»، چیز تازه ای نیست. بیلان دو قرن اش، و جهان کنونی پُر آشوب و بحران زده همه جانبه ضد بشری موجود هم گواه ذات و خصلت حقیقی اش؛ و طول لیست کارنامه آن، به درازای طول عمرش می باشد. آن چه که تازه است بُروز نشانه های تزلزل و استیصال و دستپاچگی بیش از پیش آن می باشد. باید بیش از گذشته و با پیگیری بیشتری نقاب فریبنده خوش نقش و نگار «نیکوکاری» و مدعی دمکراسی خواهی آن را کنار زد و واقعیت وجودی اش در حفظ و تحکیم استبداد مودی و دیکتاتوری پنهان سرمایه را آشکارتر نمود.

سیادت نظام پولیسی مسلط جهانی چندی است با غول اقتصادی چین و هوشمندی سیاسی- نظامی روسیه زیر ضرب رفته و به نبرد فراخوانده شده است. اما نه این و نه آن دولت، توان و تمایل چندانی جهت برخورد و پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک پایه ئی و پیگیر با ارتش کهنه کار ایدئولوژی هزارچهره بورژوازی را ندارد. این مهم برعهده سیاست طبقاتی مبارزاتی و واقعی پرولتری و سوسیالیست های حقیقی می باشد، که با پیشبرد یک مبارزه ایدئولوژیک بی امان ریشه ئی و افشاگرانه، مانع اخلال در مبارزه طبقاتی و هرز رفتن نیروی اقشار و روشنفکری صادق اما بی افق، گردد.

بدنه ره گم کرده چپ سترون شیفته خرده «ایسم ها» و مفتخر به «هویت» یابی با سمبول های ملون را می باید از زیر چتر رنگین کمانی لیبرالیسم بیرون کشید تا در کنار متحد طبقاتی خویش قرار گیرد.

بدنه چپ، به مثابه پشت جبهه مبارزات توده ها برای ساختن دنیائی بهتر، را باید تفهیم کرد که بحران ها و معضلات اجتماعی بشریت، زمینه های سیاسی- طبقاتی دارد، و راه حل آن ها و غلبه بر آن ها هم نه تجریدی و از طریق رفتار و اخلاق فردی، بلکه در گرو سیاست های کارگری و مبارزات سیاسی و طبقاتی توده ها قرار دارد. خط سیاست طبقاتی کارگری، ضمن سازماندهی مبارزاتی خود باید که بتواند بدنه گسترده «چپ» رنگین کمانی را از زیر بار بختک چرب و چاق لیبرالیسم درآورده به همراهی با مبارزه طبقاتی توده ها بکشد، یا دست کم موعظه های سرگرم کننده اش را افشاء و قدرت نفوذش در جامعه و پادوئی اش در رکاب سرمایه را خنثی نماید.

محسن اخوی تابستان ۱۳۹۹